

متین شهر یار همد این در محلی از دهات شمیران بمحصاری برج و خندقش چون
کارهای خود معکوس و معروض و از جهان بین مابوس آمد و شب و روز خوان
نعتش از دیوان اعلی اماره بسجاده عبادت و تلاوت مصحف مجید و ذکر او را در
و اند و ختن زاده معاد مانوس شد و توفیق خیر بقهر و جبر یافت * در بیان ورود
اللهیار خان بدر گاه سپهر مدار کماوش و ستیزه با برداشته دست خدا زیر
دست ترا با هت نکون ساری و کوه بلا بخود کشیدن است و نافرمان با و امر و نواهی
خال خدا و ندر همتا سبب خواری و بسر منزل ضلالت و خذلان رسیدن است
چنانکه اناهیار خان بعد از آن همه خود را بر و مقصدت را بری که سبزو ار را ویران
و خود را بری خانمان کرد چون نواب ابراهیم خان بکار او پرداخته بدر گاه خسروی
حنان یافت اللهیار خان بهوش آمده خورد را بری سر و سامان و مردم را بر ایشان یافت
و از قضا یاد در همان اوقات جمع از رگمان دشت بعزم تا ختن نواحی سبزو ار تا ختن
او رفتند قلع اقا که بهر شمشیر و در روز بی باوری زور بازو و دستگیرش بود
بعقب ایشان رفته در بین دار و کورام دیار و پیش گرفت واللهیار خان را پشت
طاقت شکسته و بچاره تباهی کار پناهی بجز در بار شاهی نیافت * مصراع * کسی
از تو چون گریزد که تو اش گریز گاهی * و اگر چه عفو انحضرت را عظیم میدانست اما
از کثرت گناه روی باز گشت بدر گاه خاقان کشورستان نداشت برای استیمان
و اطمینان یکی از بنی اعیان خود را روانه استان رحمت و رضا کرده دست تو سل
بدام شفاعت ولی نعت و خلیفه حضرت خلافت شاهزاده عباس میرزا زد و چون
در همان روز پسرش نیز که در مثل حایت شاهزاده بسر میبرد از تبرکی نخت رخت
بدر بار قبا کشید شاهزاده اراده را بر روی رحمت آمده در حضرت سلطنت بدر خواست
شفاعتش برخواست و خسرو عاقلست که ستریکر تمای شاهزاده را بر نور قبول

پاراست و فرستاده اش بامیدواری از درگاه شهر یاری آن صرف یافته نزد او
شافت الیهار خان بازن و فرزند خویش و پیوند و اتباع خویش از طایفه
قلیبی بانحکامیه تر شد بار سبزوار گفته بدار الملک طهران پیوست چیه معذرت
بخالت استان معدلت بنیان سود و نپسان رحمت خداوندی گشت زار املش را
از حقو خطا و زللی و از دید بایه و محل سر سبز نمود هیچ در ماند ترفوت از در لطفتش
مردود و از حضرت دریا سار بعنایت رقیات ملکی سبزوار و سپور غالبه
اشتهار در فرین که مسکن قدیم طایفه قلیبی بود سپر بلند گشته آنچه در مدت عصیان
و کفران نعمت از فراید و هوایدش کاسته بود بمجرب التغالی از جانب حضرت اعلی
باصعافها پیغزود * فرد * اگر خشم کبر دیگر در از نشت * چو با زامدی ماجرا
در نوشت * ذکر مجملی از حالات عبد العزیز شیخ اهراب * عبد العزیز شیخ طایفه
از اهراب پی تپیز است مجملی از حالش از آنکه او بزرگ قبیله و از مشایخ ایشان عبد
الوهاب نامی از انطایقه بود که پیتتر نزد مجتهد نامی بوجهل نشان از اهل نواحی بصره
تلمذ نموده آخر برای تحصیل باصفهان آمد و در آنجا بتعلم در ملاوس همی صرف
فقه و اصول و نحو و صرف نمود و چنین گمان کرد که از دقایق عقاید هر ملت آگاه است
اما باغوی ایلدیس گمراه بود و اعتقادش این بود که واجب تعالی یکی است و وجوب
ارسال رسل و کتاب پی ریب و شکی و بعد از رحلت پیغمبر آخر الزمان کتاب
خدا کافی است و در هر عهدی مجتهدی از اهل ملت مشکلات را کاشف گاهی
ابوبکر گاهی عمر و گاهی عثمان و گاهی امیر المؤمنین جید و وقت شافعی و ابوحنیفه
و زمانی حضرت امام جعفر علیه السلام چون مجتهدی بگذرد و دیگری بجای آن آید
و از کتاب الله استخراج مسایل نماید تا مردم بقول او عمل کنند دیگر بنای قیاب حاله
بر مزارات و قبور و آوردن هدایا و نذورات و تذهیب بقاع بزرگ و سیم و زربلت

زیارت ایشان و تقییل حبه آن زمره عظیم الشان و ساختن مهر از تربت و نماز
کردن بر آن بدهت در شریعت است و شرکت بخدا و مرتکبین این اطوار بمنزله
کفارند و بمثابه امکروه که حق تعالی ایشان را در قرآن مشرک خوانده که بدست خود
بتان میساختند و از اسباب خود نزد خدا دانسته بطرف خدمت و سجود و عبادتشان
میرداختند و اگر نه خدا را بوحدانیت میشناختند و آن جادات را اشغاف و وسایل
میدانستند نه خدای مستقل و بعضی اجتهادات پفر و غ ازینگونه در فر و غ دین
کرده از اصفهان بیهان قیله رفت و ازین قبیله حرفها باشعخ خود گفت عبدالعزیز
چون داعیه سروری در نظر داشت و مقرر است که هر گرا هوس برتری بر سر است
از ادعای دین نو و این تازه مقصودش و در ترمس را بد سخنان او را قبول و از مذهب
و سنت عدول نموده اعراب را بدین دین دعوت کرد و برای رواج مذهب خویش
با اعراب اطراف بادیه بحاج و نزاع پیوست گاهی از دشمن شکست یافت و گاهی دشمن
شکست نادولت و استعداد جست و حصاری متین چون در عا هنین در درجه
بنا شده روز بروز عدت و ثروتش از غلب و تاراج بیشتر گشت و اکثر قبایل عرب
دشت را زبردست و مسخر کرده نناد امرش از حد در گذشت و پسرانش بسرحد
رشد رسید سعود نام که مهتران نحوس بود بیا به دلبری و مردانگی سعود نمود به تدبیر
و تدویر و روز بروز و شمشیر جمعی کثیر از اعراب بر او را فرمان بر و حکم پذیر آمدند
و بدین خیال که عتبات و بقاع ائمه دین علیهم السلام را که بزعم خود بدعت شنع
میدانست ویران کند و زایرین و مجاورین را کتبت پرست و مشرک می انگاشت
بقتل رساند چند نوبت قصد نجف اشرف کرده گمان کرد که با طغاه نور حق راه خواهد
یافت از قوت بازوی دست حق و اطلاع شیعیان اعراب از خزا ع و غیران و روزانت
قلعه پرتدبیرش بسنگ آمد چون از روزگار تسلط نادر شاه افشار تا عهد دولت

این شاهنشاه گامی که بجهت اقامه مردم ایران در مهندراخت اسوده و هر یک
از ایشان که اختیار جلاء وطن کرده بود روی بد یا خویش نموده اند قریب بیست
سال بود که توانگران و دولتمندان همگی ولایت ایران و هندوستان از شروع شدن
ترک وطن گفته باستان لیمه طاهرین پناه برده بودند تا نفوس و اموال ایشان از حرام
و حلال بیروت مجاورت از ضبط سفاکاران و رسیدن به تلف این ماند و از کثرت
خراب در مشاهد مقدسه نجف و کاشمیر و کربلا برای متوطنین جان بود و بسبب توان
و طول مدت تمکن در آن اماکن نفس مساکین که محل نهاد و تقوی و اعراض از زخارف
دنیا و توجه به عالم آخرت است نه مقام اند و ختن حرام و عیش و مدام با قضای طبیعت
بشری و عادت نفس جرمی چنان مولع بخوردن ربا و لحدات بدع شعا و قبایح
اعمال و فضایح افعال گشتند که اگر در سایر بلاد اسلام یکی از آن اقدام می کردند
مستوجب ملامت بل تعزیر و انتقام بودند رفته رفته در همه عتبات سیاح کربلا
پی بر و ای بجای رسید که محرمات شریعت محلل و گناهانی که در نظامی روانه بود از پرده
بر ملا افتاد نه شرمی از خدا و نه از رمی از حجت اله که بر خفایای اسرا و انا و پنداست
چه جای خطایا و فحشا از اشتغال بجمع اموال سالی زیارت استانه مطهره می رفتند
تا تصفیه باطن از ترک منهیات و مواظبت عبادات و ذخیره حسنات چه رسد
و پروا چه تعالی و امنای خدا واجب شد که آن خالک مقدس را که خیانت بر نمیدارد
بدست بیباکی از الودکی جنایت نفوس و ارجاس تقابل امر الیک سازد و غشاوة
خفت بدم شمشیر تیز شود و انگیز سعودی تمیز از پیش چشم و دل مردم پراندازد
لاجرم مجزای سپیدات اعمال بخت مسعود روی از ایشان تافت و سعود با اشارت
عبد العزیز چون بخت النصر بر بنی اسرائیل استبداد یافت رکبیت ان چنان بود که چون
عبد العزیز را در سنجبر حصار نجف اشرف مشرب کرد و دست و پای تدبیر است

سمیت شد بفرمود دست همت بر تخریب کربلا و قتل اهل آن که محل کعب و بلاست
 و حماری استوار نداشت بست و باشد کثر معبود و اثره هزار کس از جنود
 خود خود را دو ماه در محله هفت سال برداشت از راه برآمد در روز غدیر پنجم شهر
 بند کربلا ایغار کرد هر چه پیر و جوان یافتند از دم تیغ پیر و جوانی و کشته و بی تعرض
 تعرض و ناموس همگی زنانه را برهنه و بی برهان کردند و خنجر مطهر و صندوق
 نور حضرت سید شهادت علیه السلام را بکنک سبک معزین و دست و قامت
 تکستند و عقود آن با نامل حقوق از هم کسفتند خزانه استانه و قنادیل سیم و زر
 و فریش و اسباب روضه مقدسه را غارت کردند خشتهای زرین و اینتهای
 ایوان عرش این را کردند و در رود بوار را ویران نمودند و زرع و در و کوه و نهال پس
 متاع هر کشور که در هر خانه خزانه بود یکدم بیغبار بردند سیل خون از کوه و برزن
 روان گشت و بار دیگر در آن خاله باله شود روز عاشورا و واقعه کربلا همان شد
 شمار کشتگان موافق تقریر ثقات قریب به پنج هزار کس بود و حساب اموال که بتلایج
 رفت کسی بجز خاندان نبوت است جوانان بهشتی روی که افتاب از نظاره رخسار
 ایشان در اضطراب بود و سدل از زلف ایشان در پیچ و تاب نهاد که کون بخون
 خضاب کرده در خاله تار خفتند و وصلای حق کوی فرشته خوی که مشتری در خطاب
 و عطار در در قلم با ایشان دم نیارستی زد چینی نورانی رنگین بدم کرده رخ در نقاب
 تراب فست بعد از هفت و هشت ساعت از قتل و غارت بارها بجز و اینها بر شتران
 بسته رو بد رعبه آوردند اگر عوام مردم را از ضعف بقیه شیهتی ازین در دل
 و فتوری در دین بفرستد که با بستی غیرت معصوم پیرین حالت طاققت نبارد
 با ایشان را نکند ارد که چندین نفس محترم در جوارش بخواری کشته و ابدان با کان
 بدخ بی باکی در آن خاله بخون افشاند و مطهر را بشکستند و خشتهای زر

از درود پوار برکتند و افعه کربلا و شهادت انحضرت پرده شت بلا شبهه ایشان را
دافع و ریشه تشکیک و ریب را قاطع است که با وجود امام مقتدر الطاعه و یقین
من پر و جوب اطلاع سینه از خداوند جهان شرمی و نه از پیغمبر اواخر الزمان از رمی
عهد ها تنگسته و صفها بسته تنگها کشیدند و سرهای سرور آن بریدند خون پاک
حضرت طاهر بی ملاحظه غیرت و اندیشه عبرت بر زمین ریختند و خالک خذلان
دنیا و آخرت بر فرق خویش و عاچی بختد سینه آینه کون انجناب را که صندوق
سر خدا بود تیر شکستند و عقود صریح بر زمین بیکرش را که قرصی از نور قدس بود
بدست ظلم صریح از هم گسختند و علی الطاهر آن حادثه تشکیک و بخت سزاوارتر
ازین است که در جوارش کنه کار آن وزشت کرد آن را بکشند و مال حرامی ببرند
و صندوق چوپین و صریح همین را بت کنند با اینکه شهادت انحضرت بظاهر شر بود
در باطن متبع چندین خیر و مصلحت برای انحضرت و امت بود که شمار آن توان کرد
بالجملة بعد از سئوچ این سائحه خدا بود ارام تقام اسمعیل بیگ بیات غلام و ار و انة
بغداد و شرحی بسایمان پاشا مرقوم داشتند که اگر از ره گذر تداخل سپاه ایران بمملکت
عثمانیه اولیای اندولت علیه عالم بعضی اندیشه های دور اثره بیخاطر نرسد اظهاری
شود تاییاری جناب باری دفع ماده فساد طایفه و هار پی شده تا کار آنها هنوز استوار
نشده است بسهولت چاره آنها شود و بسبب تساهل درین باب کار اسان بدشواری
نیبجامد سلیمان پاشا در جواب عرض نمود که از قرار حکم دولت عثمانیه اسباب
قلع مواد فساد انطایفه بغداد از هر طرف فراهم آمده و عمیق ریب اثری از آنها در صفیة
روزگار نخواهد ماند و حاجتی بزحمت سپاه ایران برای این کار جزوی نخواهد بود
تعبیر در وضه طاهره و سر انجام عوض اسباب تلف شده آن بقعه هم در عهد این
دولت است و انشاء الله در همین زودی از قوت بفعل خواهد آمد اما تعالی در همان

همینان و آن سلیمان پاشا از عالم خانی برآمد باقی شتافته اختلال کمال در امور بغداد
 و بصره حاصل گشته اولیای دولت عثمانیه را فرصت چاره کار انظاره نشد و شراره
 شرارت افکار و زبر و زمرت زاید شد و طایع سال ایت پل هزار و دو پست و هفده
 هجری * خسرو دست نواز خصم سوز چون نیر اعظم بر کاه جل و کل شکفته بر تخت
 زمره مثل بر او رنگ جشدی تکبیر داده و شاهزاده کان چون بدر بنظم بروین
 و امرای بلند قدر و ترقیب اختران در پیشگاه انجمن سپهر تزیین استاد دست کنبور
 خرمین سیم و زر بر افشاند و از جامه خانه انعام شهر یاری تسریفات بدوش و بر
 افکند و نظم مهمات غریب و بعد رانغ هلال پیکر که ابواب فتح و ظفر را کلید
 است زیب کمر و بیند دست سحاب اثر نکر مظفر را از سیم و زر توانگر ساخت
 و لوای همت خورشید ایت بعزم سینه بقیه، ملک خراسان بر افراخت تخت هم
 زاده بهمن شان ابراهیم خان در مقدمه سیاه قهر و زنی نشان روزی چند پیش
 از نهضت موکب کشورستان باده هزار سواره و پیاده بتنبیه سرکشان نیشابور
 مامور کردید و ز هفدهم ماه محرم خاقان ستاره خندم بساعتی چون صبح وصال
 مبارک دم و فرخنده نال بر رکاب هلال مثال قدم نهاد و بعزم خراسان گره از طره علم
 ظفر پرچم بکتاد استیجاب مراکب دار و زنی چند چمن را دکان مضرب خیم مظفر
 فرجام کردید اسحق خان قرابی و جعفر خان بیات حاکم نیشابور بتقیل استان شاهی
 مقتدر و مباهی و اللهیار خان و ابراهیم خان شاد لوی حاکم اسفراین و امیر کونه خان
 حاکم خبوشان با سایر خوانین مملکت خراسان کلا بر عایت مراسم فدویت بجهت
 اجرای خدمت در نخل رایت مهرایت استاد و تقدیم بندگی و آغوش بفرمان داده
 نظام الدوله سلیمان خان و حسین خان قولار اوقاسی بتسخیر قلعه چناران مامور
 و شاهزاده نامکار محمد علی میرزا با اسحق خان قرابی سردار و فوجی از دلبران هر دو

کارزار بصوب ارض اقدس تعیین و موکب کشور کشته نیز با جهانی از شهران
 خون ریز و فتنگان بجز بستن بر سر مشهد مقدس حرکت فرمود و در روز دوشنبه
 نهم شهر ربیع الاول خارج شهر مشهد عاظمیام نظر پناه و انقب و غارت ترکان
 بی بالک جهان روشن در نظر نادر میرزا و منصورین حصار رنج و غنا سپاه کردند
 از طول زمان محاصره نایره قحط و غلاد را اشتعال آمد و خلق از تلخی زندگی و عدم
 قوت و قوت قرین ملال خلق را کار بجان و کار با سخوان رسیده الامه العلماء
 و محرمیر الحکماء و الفقهاء میرزا محمد مهدی مشهدی که سیدی فاضل و عالمی عامل
 بود برای استشفاع فقر اضعفای مشهد مقدس روی باستان معدلت بنیان نادر
 و در محفل عشت میانیل خسروی ملتمس خلاصی اهل قلعه مشهد مقدس شده
 بر طبق عرض نادر که فقرای حصار را خطایی که مستوجب سخط سلطانی و باعث غضب
 پادشاهی باشد نیست تسلیم حصار و اخراج نادر میرزای کفران شعار بر عجز
 و مسکینان متعذر و مفاتیح ابواب شهر و تمام اختیار اهل حصار در کف ان خادر
 جایز چه شود که خسرو کشور کشته را سپهر قلعه را چند ماهی مهمل گذارد و ندر میرزا در
 میرزای خذلان مال را موقوف بجهل دیگر تا اهل شهر در کار او حبله اندیشند
 و ضامن اختیار و اقتدار از قبضه قدرت او بیرون کرده شهر را بجهدی که دانند
 و نتوانند تصرف اولیای دولت دوران عدت دهند و از اندیشه سخط و عذاب
 رهند امرای خراسان نیز تصدیق قول انجناب کرده این عهد را در عهد کفر قند
 و برضه میرزا خاقانی ظاهر بود که اگر حصار ارض اقدس بغلبه و قهر سخنر کرد در حال
 و توان این سرزمین که در ظل حایت مولای عشقین اسوده اند طبعه تمشیرد ایران
 سفاک و دست خوش اترالک پیدالک خواهد شد با نضر و در شفاعت فاضل کامل را
 از روی حکمال مرحمت قبول فرموده سخنر قلعه را بجهدی که رفت در عهد

عهد خوانین خراسان مقر فرمودند و حسین خان قولی از اقامی قاجار را علاوه
 بر حکومت نیشابور سرداری ولایات خراسان مأمور و ریاست منصور بصوب
 دارالخلافه طهران در حرکت آمد در منزل چشمه عالی که مرغزار ارم آباد بود
 چند روز تفریح صید و شکار مشغول و از آنجا که در سپاه ظفر پناه سرمه دیده اهالی
 بلده سمنان گردید و نواب شاهزاده محمد و امیرزادگانهای دلگشا را دید و پیشکشهای
 لایق کشید و در مطاوی این مجاری محمود میرزای افغان بنحوی که سبق ذکر یافت
 باستظهار و اسناد خاقان کشورگشا از حضرت گردون رتبت روی بولایت قاین
 آورده جمعیتی قابل منعقد و بنروی اقبال بی زوال خسرو بهمال عازم قندهار
 و در روز و روزه انتشار این خبر که با محمود میرزا فوجی از دلبران قاجار پی سپارند
 سرداری که از جانب شاه زمان در قندهار استقرار داشت در خود یارای قرار
 ندیده روی بوادی فرار نهاد و زمانه شعبده ساز شاهزاده محمود را بر کف زمام
 اختیار قندهار داد و پسر خود کامران را در آن دیار گذاشت خود بجانب کابل
 سبکدندان آمد و شاه زمان برادر خویش کامران را که روزی دیده بر شاهد
 دلاری سلطنت دوخته بود از حلیه بصر عاری ساخت و خود لوای سلطنت
 بدو استعانت بر افراخت و شاهزاده قصر پسر شاه زمان که بحکم پدر و الی در السلطنه
 هرات بود باندیشه در دغم خویش با فیر و زهیر زابراد شاهزاد محمود از خوف
 بزم مسک مجمل المتین اعانت خسروی گردیده عازم دور بار کپوان مدار شهریار
 تاجدار شد و پادشاه اسلام پناه نیز عایت جانفش را فرستاد داشت بانها را لطف
 شاهانه فرق اعتبارش با وج فرقدان افراشتند و پس از تفریح صید و شکار سایه
 معدلت بر مفارق مستطلان دارالخلافه انداختند و اهالی آن مکان فیض بنیان را
 از ورود مویک مسه در مشرف بر یبوزینتی دیگر ماختند * ذکر سور و سرور

نایب السلطنه و الخلافت شاهزاده عباس میرزا ادا مآثره تعالی نایام سلطنت و ولایت
 عهدہ * برای قدر و قدر قضا مضای خاقان کشورستان اقتضای بود که ابوان خورشید
 مشرق سلطنت و تاجداری نایب السلطنه و الخلافت شاهزاده عباس میرزا از مآثرت
 مشرقی سعادت ناهید منظر محمود مناز لقمه و بسط خالک رایین این جشن معهود
 از بروج اطالک دلکشاتر نماید رقم این موهبت را بنام نامی میرزا محمد خان دولوی
 قاجار که از خطبای این ایل جلیل الشان و رکی از ارکان اید دولت جاوید بنیان
 است زدم صیبه عقیقه او را که دره صدف عزت و نخبه کلین نجابت و مریم حریم
 عفت و عصمت و باقیس تحت عظمت بود میجه شاهزاده جوان بنحت خطبه فرمود
 حکم جهان نظام بترتیب جشن شاهانه و تهنیه اسباب سور و سرور خسروانه و اجتماع
 اکابر و اعیان ممالک محروسه بر کز خلافت شرف صدور ریاست کارگذاران دولت
 دوران عدت بانجام اسباب جشن و سرور برخواستند و اسواق و خانان را مانند
 عرصه جنات راستند شبها از آفر و خاقن مشاغل و شموع لمعات نور طور پیدا بود
 و روزها از وفور انواع ناز و نعم میواید خواهشهای نصانی و خطوط جسمانی بر خوان
 اهل جهان آماده و مهیا و از بوالعجبهای استادان آتش باندر شبهای سور طرب
 خنیزیکریل مشعله ریز باه کل اذ رفقتان شپهر غریب در مستنزه هر گوشه مجلس
 سوری بود و در هر صفت محفل سروری عرصه جهان نشاط خنیز بود و باوای مطربان
 و صدای روح افزای چنگ و نای ساغر روزگار از باده طرب لبیر القصه چون
 بکد و هفت خلاق رابعیش و سرور زندگانی بسر رفت * نظم * شبی خوشتر
 ز صبح زندگانی * نشاط افزا چو ایام جوانی * هر چه هر کان شبستان کرد و ن نقاب
 از چهره کشاده بودند و ناهای مشتک تا بر پاد داده تمامت امر او اعیان و اصناف
 خدم و حشم و بزرگان استان اسمان بنیان با مشاغل زربین و سیمین و اوای

او ای کور که ونای مهدنوشابه هدر ابدان زیب و این که دیده روشن این
 فیروزه مهندیده بود داخل ایوان ارم تملک شاهزاده اسکندر خصال کردند
 صبحگاهی که خسرو سپاره کان خلعت زرافشان در بر کرد و پرباره خوشخرام چرخ
 نبل قام بر آمد و ز او امر او اعیان برای تهنیت جشن همایون پیشکشهای رنگین
 از پیشگاه نظر مهر اثر شاهنشاه جشد این گذرانیدند و مورد اشفاق سلطانی گشته
 برودوش افتخارشان بخلعتهای گرانبه ارایش یافت و التفات خلقاتی بروجنات
 احوالشان یافت * تهنه حکایت قصر میرزای افغان * چون قصر میرزا استان
 جلال حضرت اعلی را از حوادث زمانه کعبه نجات دید و در گاه خسروی راقبه
 حاجات پادشاه آگاه بنز جالب او را بتفقدت خسروانه و تملقات شاهانه بنواخت
 و انجناب راه روز به گرمی تازه و عنایتی بی اندازه مخصوص ساخت بتحقیق پیوست
 که محمود میرزا مکانات شکر نعمت خداوند کار را بکفران بدل کرده پاس اعانت
 و لنعمت را مقابله بطغیان نموده شب برخی از اکابر خوانین افغان هم بملاحظه این
 حال وارد و بار سپهر مدار گردیده به عرض رسانیدند که اکنون قصر میرزا اسالی است
 که مقیم استان است و هوا خواهانش را دیده امید بر شاهراه مرحمت شاهانه
 نگران هر گاه از نیروی اقبال خسروی بر خصم خراش چیره آید و از دست برد او
 دیده عیش که غم بسیار از وی در دل دارد خیره کرد و بر خلاف محمود جز راه
 خدمت نبود و کاری جز وسیله تقرب بیدرگاه نمود چون صورت عقیدت
 قصر میرزا در اینه خاطر حضرت اعلی عکس تا بود ملقبات خیرین افاضه مقبول
 خاطر اشرف نمود برودوش ایشان ریشرفهات خاصه سلطانی همین فرمود و جناب
 قصر میرزا را بعطای شمشیر مرصع و خنجر و اوانی سیم و زر و خیمه و خراک شاهانه
 و اسب و اسباب ملوکانه رخصت انصاف بصوب کابل و قندهار ارزانی داشت

و خوانین و سپهسالاران آن سامان یکان یکان بخطاب خسروی سرفراز شده محکم
 رفت که جناب قیصر مبرز را باستد جای خوانین افغان روانه آنجا و در فرمودیم
 و ابواب اهانت بر چهره احوالش کردیم امثال خاقان را واجب شمرده باجماع
 کتاب مواظب آیند و به اهانت انجناب بدلا قرار قندهارستانند و او را در ملک
 خود مستقل نمایند * وقایع سال خجسته فال هزار و دو و پست هجده هجری و تیسبه
 طایفه ککولان و بیوت در کنار ککرکان * بعد از انقضای جشن نوروزی
 حضرت نایب السلطنه العلیه و خلیفه الاخلاقه البیه شاهزاده عباس مبرز ازینت
 طوی داده عرض پیشکش بجای آورد و از جمله عراقات که از نظر کیمیا اثر حضرت
 پادشاه گذرانید هزار قطعه سنگ آفتاب رنگ از جگر کوشکان بحر و کان و پرورش
 یافته کان مهربان بود که بعضی از آنها در حضرت چون خطد مجوی بتان و بعضی
 در حرث مانند لعل ابدار ماه و شان و باره در صفت چون جوهر می ناب از بیاله
 درخشان و قطعه چند در سفیدی و صفا چون ستاره مسمری تابان و ده اسب
 فولاد سم باریک میان هلال نعل قهر پیکر چرخ رفتار صرصر نشان و چند قطار هبون
 سرخ رنگ انجم رنگ کوه کوهان و ضمیمه آن هزار هببان زر و حریر مصری و دیبای
 چینی و اطلس شاهی و سایر نفایس و اقبشه بقدری عرض داده شد که بحاسب و هم را
 ضبط آن در حوصله حساب ننگید و وزن آن در میزان و وزن بسنجد اسمان در عرض
 آن عراقات بحسرت نگران بود و آفتاب را بر چهره رخشان از حسد پروردگان
 خود خوی خجست روان شاهزاده یکانه را عاظفت خسروانه نیک بنواخت و التفات
 شاهانه تارک مبارکش را بر قبه فرقدان و قبه اسمان بر افراخت حرکت را با تظفر
 نشان به تیسبه طایفه بیوت و ککولان در کنار رود ککرکان طایفه بیوت و ککولان
 در کنار آب ککرکان ساکن و در آن سامان در حکم اطاعت حاکم استرآباد و صاحب

صاحب اماکن و مسکن میباشند بدو ات علیه قاجار به خراج گذارود در او امر و نوامی
فرمان بردارد در این اوان از کار گذار و ولایت اسرار آباد در پینکاه ایوان کپوان
رفت شکایتی از او و در قمار انطافه شقاوت بنیاد روی داد موکب نلفر نشان
بعزم تفرج ولایت مازندران و تنبیه و تادیب متوجه جویان از دار الخلافه طهران
بدولت و اقبال در حرکت آمد و از انجام پرچم اعلام بصوب اسرار آباد مشک پیرو شوق
مجادله خاطر دلبران را کینه انگیز کرد و از انجام در منزل قراشیخ که ترکمانه را محل
اقامت بود بحکم خاقان ککامران سپاه منصور بدفع آن گروه مکر و پویان شدند
و مانند شیران در آن دشت نخیل جویان الاچوق شان از آتش بغیا شعله و روزنان
و دختران و پسران اسیر و دستگیر در دست دلاوران ظفر پرور و بقیه السیف
از بیم جان طالب امان و خراج گذار و جمعی از معارف ایشان با کوچ در دار السلطه
طهران حال نشین استان سپهر بنیان آمدند و مابقی تقدیم خدمات دیوانی و امتقبل
و موکب ظفر قرین از انجام چمن کالپوش روی عزیمت نهاد و بعد از استغفال بصد
و شکار پیشه علی بلاغی وارد و در انجام پهل روز از صد و تفرج هر یاب
و نواب نایب السلطه و الخلافه شاهزاده عباس میرزا از قبض حضور خاقانی شرف
اندوز و از انجام بخت قهر و زوار دار الخلافه طهران گردید * سختی قلعه مشهد
مقدس و کفر قاری نادر میرزا با فرزندان و برادران * حسین خان قاجار
سردار خراسان که بتسخیر قلعه مشهد مقدس و گرفتن نادر میرزا امامور بود قدوم
نواب شاهزاده محمدولی میرزا را با سپاه عد و فرس از خاقان کشور کشاد و خواسته
شاهنشاه چشم سوکت شاهزاده فریدون حشمت را بالتکری فنک صوت پلنک
جوهر بسمت خراسان و تسخیر قلعه مشهد مقدس مقرر فرمودند و شاهزاده
در نیشابور توقف کرده حسین خان سردار کمر چد و اجتهاد به تسخیر قلعه است

چون مدت محاصره بطول انجامید و کار قلعه کبان با اضطراب کشیدند و او آخر ماه مبارک
 رمضان همین سال بآمد که از ظهور تابش صبح سپاه هندوی ظلام در میدان
 سپهر مزیت کرد گردان مرد افکن و مردان دشمن نیکن بعزم قلعه کبری همراگاب
 و همعنان با حسین خان سردار از سنگرهای خود در حرکت آمدند و از هر طرف
 بسان سپل دمان و بجز خروشان بوسر برچ و باره هجوم آوردند و خدمه روضه
 منوره از مشاهده این حالت بجهت محافظت آن مکان فیض نشان درهای استانه
 مقدسه را بستند و نادرمیرزا چون خود را در کام هتک بلاد دید مانند ماهی در شبکه
 اضطراب افتاده همین مواد این قهر از جناب حقایق ماب تحریر کامل و مدقق فاضل
 میرزا احمد مهدی مشهدی بدانت و روی ببحار امام عرش جناب هاد و از غایت
 ضلالت و کمراهی در استانه مقدسه را با عبود و تیز زین لشکست و با جمعی بحرم
 محترمی که زلف خیر افشان حوران بسته بر چاروبان حرم بود بیای پی ادبی قدم
 گذاشت و از غایت قلت از رم و حیاترم یکسو کرده جناب میرزا را در حالتی
 که مشغول او را در نماز بود بانیع کشیدند در یافت و زبان بدشنام و وقاحت کشاده
 چند زخم منکر بر روی زد و فی القور بر تنگاو رکیز سوار و بجانب چناران فرار کرد
 و درین حال لشکر منصور بیرج و باره شهر صعود نمودند و قلعه را متصرف و دست
 بهتف و تاراج بر او زدند حسین خان سردار سپاه مورد عدت ما را عادت را از تاخت
 و غارت منع فرمود و نادرمیرزا با کمال اختلال حال بعد از فرار در چهار فرسنگی
 مشهد مقدس بجهت یکی از احضام انحد و دفرو دآمده بود و اراده داشت که خود را
 بچناران رساند و از انجا کشتی وجود را بساحل نجات اندازد که درین حال جمعی
 از صحرائش بنان آن پر کشته بخت را گرفته نزد حسین خان آوردند و او نادرمیرزا
 را روانه بندمت شاهزاده و الا تبار نمود از غایت بهرت اشک از دیده اش

دیده اش ریزان بود و از آتش دل در بونه حسرت که از آن مقارن به ال مرغ روح
 قدسی ایشان علامه جهان از آن زخمهای گران بفرادیس جنان پرواز کرد پس
 بجهیز و تکفینش پرداختند و در جوار حضرت امام علیه السلام مدفون ساختند
 و همسرش نفس قریب به هفتاد بود که از وحشت آباد جهان روی بروضه رضوان
 نهاد پس شاهزاده منوچهر لقمان در مبرز از ابا برادران و فرزندان مقید و مغلول
 داشته بدر کاه خاقان بیهمال فرستاد اهل حضرت خاقانی او را در معرض عذاب
 و نکال باز داشته نفس شریف از سخن پرسیدند و از قیام اعمال و قضای احوال او
 بازخواست فرمود او در قتل علامه روز کار انکاری داشت و میگفت که در میان
 مغلوبه و غوغا زخم برداشت بعد از انابت ایر که که سر آمد کناهان او بود اول بفرمان
 شاهنشاه عادل دستش را که پشت پر فاصل قایم حیات جناب سپید فاضل شده بود
 باز بانس که در فرمانش نبود مقلوع و با اشاره کرکلت قهر جهان بر جهان پندش تیره
 و تار و بعد از آن با برادرانش روانه دارالبوار کردند و فرزندانش را از حلبه بصر
 هاری و زاویه نشین کیم ذلت و خواری ساختند* در میان وقایع سال همایون

قال هزار و دو پست و نوزده هجری که سال هفتم جلوس میمنت مانوس است*
 خسرو خورشید را بچ کردن تخت با پخت خرم برای جشن نور و زفر و زبای کردن
 سای بر تخت مرصع نهاد و دست گوهر پاش با فساندن دینار و درم پر کشاد امر را
 و سپاه را مورد انعام و احسان فرمود و بعد از انقضای جشن نور و زفر و زاهتمام
 در ساختن ملک و ملت نمود چون محمد خان قاجار و پیکلری یکی ابروان کاه کاهی
 از ملوک اطاعت و ربقه فرمان کردن می بیچید و معنی ارادت و صداقتی که خاطر خواه
 اولیای دولت کردن عدت بود از وی بظهور نهم رسید و بسبب وحشتی بیجا که
 گریبانگر بزمهرش بود پیرامن قریب سلطانی تمکوردید و منانت قلعه نیز مزید عدت

و بتوسط این اسباب راضی بجزید اقتدار و وسبه که در آن اوزان بکنجه و تقلیس راه
 یافته بودند و یکبارگی عرصه را از دشمنان خالی نمینخواست رای ملک ارای پادشاهی
 مختصا نمود بخلیه قلعه ایروان از اخبار و برج و باره انبارا مشحون ساختن بوجود
 مردان کار و پس از آن تعزیمی درست و رای ثابت بدفع دشمنان پرداختن پس
 بجهت نظام مملکت اذربایجان و تخلیه صغیه ایروان از وجود اخبار و اصلاح مفاسد
 شاهزاده ازاده نواب نایب السلطنه و الخلافه شاهزاده عباس میرزا اربابی هزار
 پیاده و سواره مامور بایروان و چون وزیر نواب نایب السلطنه به نحو یکسابق ذکر
 شد سلاله الاطیاب میرزا عیسی مشهور بمیرزا بزرگ قائم مقام صدر دولت مامور
 بساختن مهمات دار الخلافه بایران و انتظام امور نواب حسنعلی میرزا که حکمران
 انصوب بهشت نشان است بود بنا بران وزیر صافی فتح پور اصفه ای ملک ارای میرزا
 محمد شفیع صدر راملتوم رکاب نصرت انساب کرد و جمعی از امرای قاجار مانند
 سلیمان خان قواتلو و مهد بقلی خان قواتلو و مهد بقلی خان دولو و رضا قلی خان
 و پیر قلی خان و علی خان و نجف خان و اللهوردی خان قاجار و خوانین اذربایجان
 و اسباب سلطنت از خیمه و خرکاه و سرا پرده و بارگاه و زینورکهای قلعه کشا
 و نقاره خانه عشرت نوا و کرنای رعدا و ادر رکابش روان فرمود و چون در خارج
 قلعه طهران قباب بارگاه شاهزاده فریدون شان زینت قباب سبعة امد خاقان
 ظفر مند از برای تودیع فرزند دلیند و ملاحظه اردوی نصرت پر و مشاهده نصب
 خیمه و خرکاه و انتظام امر امرای سپاه پنجم رکاب کردند و ن سالی منزل شاهزاده را
 از فر شوکت سلیمان رشک نه طارم اسمانی فرمودند و از کمال نوازش و مکرمت قامت
 بالاستقامتش را بزرگه تک حلقه داودی که سلسله های هنرینش مانند سلاسل
 زلف دلبران در هم افتاده بود زیب و آرایش داد و ان بکوفه در چو کسوی ترکان

ترکان گره برگزیده از تولی خان بن چندین خان یادگار مانده بود پس در او آخر شهر
 ذیحجه الحرام مرکب شد این بطن سعید و فال میهن بسمت اذر بایجان در حرکت آمد
 و در روز و روز دینا حجت قزوین شاهزاده باغز و تمکین محمد علی مهرزاد را هم
 استقبال استعجال نموده لوازم مهر بانی و مهماندار می تقدیم رسانیدند و ای نصرت پیرا
 بطرف اذر بایجان شقه کشاکش کردید چون ساحات انحدود از قدم میمنت لزوم نور
 و ضیاء پذیرفت یکلری یکبان و سایر حکام اذر بایجان بایستکشیهای لایق خدمت
 مبادرت نمودند و از الطاف و اشفاق کوناگون به مراتب امید و آری افزونند چون
 نایب السلطنه هشت بر فاء حال رحمت و زبردستان می کشاقت و وزیر ظلم سوز
 عدل اند و ز شیوه رحمت نوازی پیشهاد خاطر داشت با اینکه در منازل و مراحل
 گذر سپاه تا ولایت ابروان همه جابر مزارع و مواشی بود از باس و سطوت ملوکانه
 زراعات و اموال هر ولایت از لشکر قیامت اثر مصون ماند و از هیت و سیاست
 که برای رای آن نبود که پیشی از در و آشی بر دیابی ترجیح خورشه کند می در زیر سم
 ستوری تلف کند صدرد دولت بحکم نواب نایب السلطنه از دار السلطنه تبریز مراسلات
 نصایح امیر مشتمل بر وعده و وعید و محتوی بر ترغیب و تهدید و تحریص بر سبقت
 در خدمت و و صواب قبول بار کاه شه نشاء جشید شوکت و اظهار شمول عواطف
 خسروانه و مکارم پادشاهانه مصحوب رسولان نصیح زبان نزد محمد خان قاجار
 یکلری یکی چخور سعید ابروان فرستاد و او را وحشت جلی مانع از ادراک فیض
 حضور سعادت دستور گردید و از استماع خیر نصیحت شاهزاده رعایا و احشام قرا
 و مضافات ابروان را کوچک اند بعضی را بقلعه و برخی را بطرف بایزید و وان روان
 کردند و لایقی چنین را که در آبادی از مصر جامع خیر میداد بدست خود خراب
 و ویران و اهالی انبار اهره رز و بوم ولایت روم متفرق و پرتسان ساختند و ابواب

قلعه را بر روی خود بستند در پس حصار و در پویش شدند و معقدهی از خود روانه
 قلعه ساختند و رومی را به امانت و استقامت خواسته ترخیص بخار به نایب السلطنه
 و بعد از سپردن قلعه ایروان بعد از غلبه بر لشکر ایران نبرد * بیان جمعی از کیفیت
 اوضاع ممالک روسیه و گذارش حال ایشان و بیان مداخلت آنکس و بچه
 و تندی و پیدای کرجستان * طایفه روسیه که مشهور به بنی الاصفه و مملکت
 ایشان ارضی است هر قبض و دولتی است وسیع و از باب تواریخ روسیه بنیاد
 حکومت و سلطنت روس را در دو پست و شصت و هشت هجری نوشته اند و لقب
 پادشاهان روس زار است مثل لقب پادشاهان ترک خاقان و لقب پادشاهان
 چین فقور و الحال پادشاه متشخص قرالات خرنک را امپراطور نامند و هر کس
 از آنها که متلاشی شخص است سعی میکند که او را امپراطور اعظم نویسند و گویند
 و پیش از آن تاریخ کسی را مذکور نکرده اند که حکمران باشد و در تاریخ مذکور
 بزرگ روسیه دوریک نام بوده و از آن تاریخ تا یکصد و بیست و یکسال نیز اهالی
 آنجا را بت پرست نوشته اند در سصد و هشتاد و نه هجری ولید میر نام بزرگ روسیه
 از ولایت قریق که آنجا را یونان گویند برخی اداب دین عیسوی و کتابی چند آورد
 و آنها را بت پرست شایسته کرده از بت پرستی بدین عیسوی نقل کرد و منت عظیمی بر کردن
 اهالی آنجا نهاد و ولید میر را این سبب در تعظیم تالی بطور بزرگ میگویند و در سینه
 شصت و بیست و پنج هجری جو جو خان بن چنگیز خان باجمعی تانار و ولایت روس را
 مسخر کرد و قدری از لشکر خود آنجا گذاشت و برگشت و در سینه هفتاد و هفتاد
 و چهار هجری و میری اپوان و بیچ نام در مسکو خروج کرد تانار را از آن ولایت اخراج
 نمود و خود مستقل شد و سی سال بعد از آن امپریور کورکان مسکو را مسخر و تاراج
 کرد و جمعی از سپاه در آنجا گذاشت و در سینه هفتاد و نوزده هجری اپوان

ایوان و سلوینج نام سلطنت روسیه یا قه بالکلبه لشکر امپریه و در از مسکو بیرون
 کرد و برخی از ولایات غرب و جوار مثل مرداق و جاهای دیگر پر مملکت روس
 افزود و در سنه هزار و پانزده هجری دو قراقرغ فرنگ که پول و مسوید باشند با هفتاد
 هزار سوار و سپاه و جمعی از تاتار مسکور گرفته بعد از تاراج آتش زدند و یکصد
 و بیست هزار نفر بقتل آوردند و بعالت عدم تدارک و اذوقه برکشیدند و از آن پس
 قید و زنجیر نام بحکومت روس رسید و اولادی از او باقی نماند و سلسله ایشان منقطع
 شد از اول حکومت روسیه تا این زمان هفتصد سال و چیزی بوده بعد از آن برادر
 زن قید و زنجیر پس کوزانف پادشاه شد و در زمان او سه سال قحطی روی داد
 و از مسکو و توابع آن زیاده از پانصد هزار نفر هلاک شد پس از فوت او پس
 دولت روس بی پادشاه ماند و در سنه هزار و سی و سه هجری پادشاهی روس
 مستقل باین سلسله شد که الحال اسکندر باولج از آن سلسله است میکایل فیودورویچ
 که یکی از منسوبان پادشاه قدیم بود و بزرگ جمیع کلیسایهای روسیه بود و روزی
 بمردم خطاب کرد که مراد ب الارباب الهام نموده که یکی از طایفه فیودورویچ پادشاه
 کنید و روز دیگر مردم مرا گفت که حق تعالی حکم فرمود که میکایل را پادشاه خود
 کنید مردم بر سر میکایل هجوم عظیمی کرده او را با التماس آورده بر تخت نشاندند
 و او در زمان خود انتشار علوم نمود ایلیچان بیست فرسخستان فرستاد و رشته
 الفت و موافقت با قراقرغ فرنگ محکم کرد و لیکن مدت سلطنتش طول نکشید و وفات
 یافت و در تاریخ یک هزار و شصت هجری بر سر میکایل مسی بالکسبه بر جای پدر
 بر تخت نشست و با طایفه قزاق عهدی تازه کرد که هر وقت او را لشکر می ضرور باشد
 آماده باشند و قانونی گذاشت که هر کس ملکی و رعیتی داشته باشد بار هفت خود
 سخن نگوید و حکمی بنویسد عوی پیش شرع عیسوی برد تا او چه حکم کند یعنی

مملکت خود بر عهت سپار و سخن از کم و بیش نیارد و احکام قدیم و بار چاه کاغذها
 بکاه در دست مردم بوده همه را گرفته در شهر مسکود در اطراف نهاد شب همه طاقتی
 بکاغذها زده بسوخت روز دیگر مردم را خطاب نمود که دلشپ جمع کاغذها را بدهای
 مردم آتش گرفته پس کسی را حکم بر عهت من نیست پادشاه بدو رحمت است
 و بدو را حکم بر فرزندانت که او را هدایت کند و بر او را در الحال حکم حکم کتاب
 من است که احکام شرعی و عرفی و مملکت داری کلاد این مندرج است باید تمامی
 مردم از احکام آن کتاب بیرون تر و نند و الکسبه بنای تجارت و آمد و رفت بچین
 کشتاد و تجارت و ارباب معاملات بچین ابریشم و ریشم و چوب چینی و سایر اجناس
 از آن زمین آورده از مملکت روس پوست خز و سمور و پروانه و سنجاب و سایر
 اجناس بچین میبردند و شوق بسیار بساختن کشتی جنگ داشته اما چون بلهه دول
 فرنگ دوستی نداشت و با بعضی همیشه در جدال بود فرصت بساختن کشتی نمود
 و سلطنت الکسبه شش سال بود در سنه هزار و صد و یک هجری تحت سلطنت را
 و داع کرد و وصیت او این بود که مملکت روس در میان دو پسر و یک دختر او
 منقسم گردد و فرود و او را از زن اول او بود و پسر از زن ثانی او فرود و در
 اگر چه بر جای پدر نشاندند اما با وجود پسر کار او و برادرانش رونقی نیافت و آنها
 ضعیف البدن بودند و ضعیف الجمله سلطنت بی استقلال لغو و در شش سال بود
 و برادرانش در حبس نظر بودند و پسر اول در سنه هزار و نود و هشت هجری متولد
 شد و چون پادشاهی رسید قاعده ها یاد و با مغرب سن مانند سایر قراالات فرنگ
 مشق قاعده و نظام جنگ و اداب میدان حرب و تحصیل نام و شک میفرود و خود
 دو میان سالات تازه مشق بلالی نمودی هوس بسیار در ساختن کشتی جنگ
 در رویه در یاد داشت طبعی بلند و همتی از چند وسیع در کار و تلاشی در کردار

کردار داشته در وقتی که ایلیچی بطرف هالتد که یکی انقرالفرنگ است مفرستاد
 خود نیز داخل توکران ایلیچی شده در راه او را خدمت می نمود چون بیای تخت هالتد
 رسیدند از پیش ایلیچی بسته خود را بکشتی جنگی انداخت و داخل بخاران شد
 و مدتی با آنها کار کرد و چون می شنید که در آنکلیس بخاران قابل و کشتی سازان
 ماهر هستند بانکلیس رفت دو سال در آنجا روزها تجاری میکرد و شبها برای
 استحضار بتوانین و رسوم کار و رفتار مردم بکوچه و محلات آن شهر در گردش بود
 و علمی بر علم خود می افزود بعد از مراجعت بولایت خود مردم را احکام بسیار
 نمود و جماعت روس را که آن زمان حکم حیوانات و بهائم و سیاح داشتند بدایره
 ادبیت آورد و خود را انتظام نظام مملکت میکوشید و در اندک زمانی سی هزار
 سپاه نظام آورد و بتدریج از باب صنایع از هر جا روی بمملکت روس آوردند
 و انتشار صنعتهای خوب کردند و صنایع آنجا نیز مثل سایر قرالفرنگ شهرت کرد
 و در سنه هزار و صد و هفده هجری شهر بطبر بوزع را بنیاد نهاد چهار ماه در طرح
 ریزی و وضع آن فکر کرد و جماعت سوید در بنای آن شهر بوی حسد بردند بارها
 با او جنگ کردند و او اول مغلوب و آخر منصور و مغر شد و در آن اثنا او را
 بادولت عثمانی بنای جنگ اتفاق افتاد در کنار رود پروت تعابیل کردند زن او
 که در این که هوشمند و باتدبیر بوده در لشکر روس مظنه شکست از عثمانی کرده
 مخفی تحفه بسیار بصدراعظم عثمانی فرستاد و او جنگ را صلح و متارکه بدل کرد
 و نقل کرده اند که دولت عثمانی بصدراعظم را بصدور این خیانت کشتند چه درین
 دفعه جماعت روس را قوی و استعدادی چندین نبوده اگر دولت عثمانی با آنها جنگ
 میکرد انداثری از جماعت روس در زمین باقی نمی ماند خلاصه که در این دو معنی
 باین تدبیر زندگانی طایفه روس و دولت شوهر را بزر خرید و بطبر باره و بزم باز

بصورت تبدیل بطرف مناسبات دیگر بساخت رفت و از انجامیاری پس برگشت
 و از یاری پس بولایت خود معاودت نمود و لشکری عظیم آراسته لشکرگاهها و کشتیهای
 جنگی در بنادر روسیه بنا کرده و قلعهها ساخت و در آبادانی ولایت افزود و اهالی
 روسیه را از اعتقادات فاسد باز داشته بدین عیسوی آورد و قواهدی که بکار
 دولت آید گذاشت و شهرها و عمارتساخت و چشمهها جاری کرد و رودخانهها
 بجهت گذشته کشتیها بست کرد کرم الطبع و در اجرای سیاست تدخوی بوده
 و زخمهای او را زلش که این مرهمهای لطف و خوش خوبی مینهاد در جوانی
 شراب میخورد در آخر ترک کرد پسری الکس نام داشته اوقات بله و لعب و شور
 غرور جوانی مصروف داشته بخلاف اخلاق پدر چون باز مانده از آتش خاکستر
 همیشه از احکام و افکار پدر تخلف مینمود و بخیال مملکت داری و پادشاهی نبود
 هر حکمی که از پدر بوی می رسید در اجرای آن تعالی و تسویف و بی اعتباری و تمارض
 میکرد پدرش هر چند او را از حرکات نامالایم تهدید و تنویف میکرد مسمود میند
 نبود بطرد دفعه آخر که بلباس مبدل بفرانسه رفته بود او را بر جای خود نایب نمود
 چون پدر خود را دور دید ترک ولایت خود کرده زیاده از یک لدر ولایت ایتالیا
 مانده جای او را کسی مطلع نبود چون پدرش از سیاحت برگشت آدمی فرستاده او را
 پیدا کرد و همسگوا آورد و در حضور اهالی شرع عیسوی و بزرگان ولایت روس
 او را از پسری خود خلع نمود و حکام شرع بفتوی عقل فتوی عقل او نوشتند پس
 زهری جانگزی در طعامش سرشند و فرس عمر او را در نوشتند و بطر بزرگ
 کثیر این زن خود را بجای خود نشانیده راه آخرت گرفت و او زنی مردانه و هوشیار
 و کارگذار و خردمند و ضعیف نرا از و مرای فقر او رحمت و با انصاف و عروت
 بود از رها یا و ضعف آسانی که قادر بادی خراج دپوانی نبودند معاف فرمود و در آن

ان مدتی او ارکان از وطن را که بطریق باعث شده بود مطمین و مستقل نموده بوطن
 باز آورد و واجب چند ساله لشکر که مانده بود از خزانه داد و ابواب رحمت و رافت
 بر روی روزگار خلافت بکشاد با پادشاه بنماد و منی و معاشرت داشته هر وقت
 همدیگر را لشکری ضرور بود یکدیگر مدد میکردند طایفه قزاق را که از بطریق ناراضی
 بودند مستقل ساخت و در بخوبی و عطاقت نمود از ملک تاتاریه و مرداق بمملکت روس
 افزوده همیش چندین وقایع نگردد و وقت مردن الکسیس بطریق تاتی را که پسر زاده
 بطریق اول بود بر تخت نشاند و خود تخت بر تخته بدل کرد و الکسیس در دوازده سالگی
 پادشاهی رسید و پس از سه سال بمرض ایله در گذشت و در سنه هزار و صد و
 پنجاه هجری کوبین آن دختر ایوان که پسر تاتی بطریق اول بود پای بر تخت سلطنت نمود
 و در آن او ان محمود افغان بر سر اسفهان آمد و شاه سلطان حسین را بمحاصره آن کند
 و او طهمااسب میرزا پسر خود را بیرون فرستاد که بکار چاره نماید از دولت عقابانه
 نیند داخل و تطاول بمملکتین عراق و آذربایجان روی داد و چون مملکت ایران را
 در آن وقت پادشاهی بر تخت نبود و عرصه آن مملکت صاحبی نداشت جماعت
 روسیه نیز نقص عهد کرده خود سر بطرف رشت آمدند و بارکشای متاع نداخل
 و فساد شدند و طهمااسب میرزا برای چاره کار خود بانها متوسل شد و افاقه
 شاه سلطان حسین را شهید کردند و نادر شاه افشار از خراسان طلوع کرد و افغان
 و عثمانی را از عراق و آذربایجان بدوانید و ساخت ایران را از وجود لشکر بیگانه
 بیروخت هندوستان و ترکستان را منخر ساخت و برای اتمام حجت نامه ورسولی
 بدولت روس فرستاد چون کار گذاران آن مملکت از کین خواهی و سلطوت او
 اطلاع کامل حاصل داشتند اساسی که در چیده بودند برچینند و باری که در رشت
 و در بند کشاده بودند بر بسته و ولته دیار خود شدند کوبین آن نیز بر آه خود روان

شد ایوان نام طفل دو ساله را که خواهرزاده کوبین آن بود اسم سلطنت نهادند بعد
 از آن الیزابت دختر پتر اول با اهلوس سلطنت کرد و طفل مزبور را مسموم نمود بعد
 از چندی او نیز پادشاهی را بپتر نالت سپرد و در سنه هزار و صد و هفتاد و هفت
 هجری پتر نالت پادشاه شد سخیف الرای و بدخوی و اهل مملکت از و راضی نبودند
 چون شش سال از سلطنت او بگذشت در دست اهالی روس بقتل رسید و زن
 او را که همی بکتر این نانی و دختر پادشاه نما بود بر تخت نشاندند و او زنی صاحب
 عزم و رزم و عقل و هوش و رای و تدبیر بوده بیست و پنج سال سلطنت کرده
 عظمت و شوکتی تمام داشت و راضی با امور خیر بود و سعیهادر انتظام دولت روسیه
 کرد مذهب عیسوی را تبدیل داد یعنی امری که مخالف شرع و مملکت داری
 روسیه بود بر هم زد و بجای او طریقه و آداب نیکو گذاشت که بکار مردم می آید
 بنای مجادله با دولت عثمان گذاشت ایل کریمیه را که محلی وسیع داشتند مطیع دولت
 روم بودند با جزیره یونان شهر کویان بمملکت روس افزود و پس از آن طوها و کرها
 دولت روم را راضی کرد که مستحقان بنادر آنها مزاحم کشتیهای اهالی روس
 نشوند و گذارند که کشتیهای مردان جنگی و تجار فرنگ از آنجا داخل دریاشوند
 و ولایت روس را بچند حد تقسیم کرد و هر حدی را بحاکمی سپرد و ارشقاد را مسکو
 بنا نهاد و چشمه خوشکوار بیرون آورد و صورت پتر اول را در بالای کوهی نصب
 کرد و در سنه هزار و صد و نود و هشت هجری ارکلی خان والی کرچستان اظهار
 ارادت و خدمتگذاری با و ظاهر کرد و در پتر بوزع مدرسه برای اطفال بزرگان
 و مدرسه دیگر برای تحصیل علوم و تصنیف کتب و تطهیر و تعلم ساخته اخراجات
 آنرا از سرکار خود میداد در هر شهر مکتب خلفا بنا نهاد هر طفلی که در هر صنعتی
 ماهر میشد مورد انعام و احسان او میکرد و مدرسه دیگر در پتر بوزع بجهت

بجهت ساختن کشتی و علم جنگ دریا ساخته و راه مسی که کرای بطر بوزع را بطر پقی
 ساخته که باسانی تردد میشود چهار کروز را شرفی از خزانه خود مصرف آن راه نمود
 و پنجاه هزار اشرفی در وجه اخراجات مدارس میگزید کرد و در سنه هزار و دو و پست
 و ده هجری سپاهی از روسیه بدست اندازی مالک ایران فرستاد و از زمیند
 مداخلت بکر جستان می بود و نقض عهد و پیمان کرد چه در اوایل دولت خاقان
 مغفور محمد شاه قاجار مرتضی قلی خان که انجناب را برادر بود از آن حضرت روی
 کردن شده و از اسرار با بیرون رفت بیادشاه روس پیوست و او جوانی خوش
 سیم و مناسب الاعضا بود بیادشاه روس را از جوانی و جمال او خوش آمد و در اول
 ورود مقدم او را معتتم شمرد و بانواع اعزاز و اکرامش بنواخت و بپنجش تاج
 و کمر و بدره های سیم و زر قرین هزار گونه کامرانش ساخت و در آن حدود
 مرتضی قلی خان را بتوقف امر فرمود و هر چند گاهی اسباب عیشش را آماده داشت
 و با لطائف الجبل همت در حصول مقصود اصلی میکامیست در سالی که خاقان مغفور
 محمد شاه شهر تهابس را مسخر کرد از کلی خان را یامسی فراوان از خاقان خلد
 اشبان بهر سید حکام داغستان و قراباغ و شبروانات را از باس شدید خاقان
 سعید خاطرها متزلزل کرد بیادشاه روس فرصت غنیمت شمرد و سرداری جنات
 او را که در حریم گاهی یگمای او را کلوله توب برده در هوش پایی از زرساخته
 مشهور بقرل ایاغ باچهل هزار پیاده اش دست دوزخ شرار و پست هزار سوار
 و توپخانه رعد او ای شرربار از طرف در بند مامور کرد در چون وصول بخارج
 در بند میخواست که دیوارهای قلعه را بضریب کلوله توب خراب سازد چرن اساس
 دیوارهای قلعه مانند بنای عهد دوستان بگردد حکم بود و با سنگهای طویل و صریض
 و صخره های ضخیم و سخت ساخته شده از ضرب چندین هزار کلوله اش بار رخنه